



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسے طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه پنجاه و هفتم؛ شنبه ۱۳۹۴/۱۲/۸

### مناقشه در استدلال به روایت عروه بارقی

بحث از این روایت به طور مفصل خواهد آمد و مناقشاتی در آن وجود دارد، ولی مهم آن است که این روایت از طریق معتبر نقل نشده، لذا نمی‌تواند مستند برای حکم واقع شود.

### ۵. روایات دال بر این که سکوت مولا در صورت علم به نکاح عبد، اقرار به آن است

وجه دیگری که مرحوم شیخ رحمته الله برای اثبات صحت عقد فضولی در صورتی که مالک رضایت باطنی داشته باشد اقامه می‌کند، تمسک به روایات متعددی<sup>۱</sup> است که - در بین آنها صحیحه هم وجود دارد و -

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۴۷:

و ما دلّ علی أنّ علم المولیٰ بنکاح العبد و سکوته إقرار منه.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، کتاب النکاح، أبواب نکاح العبد، باب ۲۶، ح ۱، ص ۱۱۷ و الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ مَمْلُوكًا لِقَوْمٍ وَإِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً حُرَّةً بغيرِ إِذْنِ مَوْلَى ثُمَّ أَغْتَفُونِي بَعْدَ ذَلِكَ فَأَجِدُ نِكَاحِي إِيَّاهَا حِينَ أُعْتِقْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: أَكُنْتُمْ عِلْمًا أَنْكَ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً وَأَنْتَ مَمْلُوكٌ لَهُمْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ سَكْتُوا عَنِّي وَلَمْ يُغَيِّرُوا عَلِيًّا قَالَ فَقَالَ: سَكُوتُهُمْ عَنكَ بَعْدَ عِلْمِهِمْ إِقْرَارٌ مِنْهُمْ أُثْبِتُ عَلَيَّ نِكَاحَكَ الْأَوَّلَ.

✓ همان، ج ۲ و الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸:

و بِهِذَا الْإِسْنَادِ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ] عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثِ الْمَكَاتِبِ قَالَ: لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي مَالِهِ إِلَّا الْأَكْلَةَ مِنَ الطَّعَامِ وَ نِكَاحَهُ فَاسِيدٌ مُرْدُودٌ قِيلَ: فَإِنَّ سَيِّدَهُ عَلِمَ بِنِكَاحِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا فَقَالَ: إِذَا صَمَتَ حِينَ يَعْلَمُ ذَلِكَ فَقَدْ أَقْرَأَ قِيلَ فَإِنَّ الْمَكَاتِبَ عَتَقَ أَفْتَرَى يُجَدِّدُ نِكَاحَهُ أَمْ يَمْضِي عَلَى النَّكَاحِ الْأَوَّلِ قَالَ يَمْضِي عَلَى نِكَاحِهِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ مِثْلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ.

✓ همان، ج ۳، ص ۱۱۸ و تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۳۴۳:

بیان می‌کند اگر عبدی بدون اذن مولا ازدواج کرد و بعد مولا مطلع شد و اعتراض نکرد، این عدم اعتراض دال بر رضایت مولاست (ذلک اقرار منه) و در نتیجه عقد صحیح می‌باشد. و این روایات هر چند در مورد نکاح است، اما از آن جا که عقد نکاح تفاوتی با سایر عقود در جهت مورد بحث ندارد، لذا با استناد به این روایات می‌توان حکم به صحّت سایر عقود از جمله بیع در صورت مذکور کرد.

عرض می‌کنیم این استدلال شیخ رحمته الله هم قابل مناقشه است؛ زیرا اولاً: احتمال دارد این روایات مختص به عقد نکاح باشد، لذا سرایت آن به بیع مشکل است. ثانیاً: بحث نکاح عبد با بیع متفاوت است؛ زیرا در نکاح، عبد برای خودش عقد نکاح را خوانده و طرف نکاح خودش است، الا این که صحّت عقد مشروط به اذن مولاست و این اذن می‌تواند اعم از اذن سابق و لاحق باشد؛ زیرا هم اطلاعات شامل آن می‌شود و هم تصریح این روایات، اما در ما نحن فیه فرض این است که اجنبی عقد را خوانده و عقد مستند به اجنبی است نه مالک. پس این دو با هم فرق دارد و نمی‌توان حکم نکاح عبد را که بدون اذن مولاست، به بیع و سایر عقود سرایت داد.

بله، اگر می‌خواهید به قضیه‌ی نکاح عبد تشبیه کنید، باید جایی را تشبیه کنید که مثلاً مالک چیزی را که رهن در نزد دیگری است بفروشد، در این جا اگر مرتهن بعداً اذن بدهد کافی است؛ زیرا عقد از مالک صادر شده و فقط فاقد شرط اذن است، لذا اگر مرتهن بعداً اذن بدهد، بیع صحیح می‌شود. بنابراین نهایت چیزی که از این روایات استفاده می‌شود آن است که اگر عقدی از مالک صادر شود اما متوقف بر اذن دیگری باشد، در صورتی که آن فرد اذن بدهد و یا از اول راضی باشد، عقد صحیح است، اما از این روایات نمی‌توان صحت عقد را در جایی که اصلاً عقد از مالک صادر نشده استفاده کرد.

## ۶. تقویت مدعا توسط شیخ رحمته الله با استناد به کلمات اصحاب

مرحوم شیخ رحمته الله<sup>۱</sup> در ادامه تقریب دیگری برای مطلب ذکر کرده و می‌فرماید: از کلمات اصحاب ظاهر

---

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا مَمْلُوكًا فَتَزَوَّجْتُ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَايَ ثُمَّ أَعْتَقَنِي اللَّهُ بَعْدَ فَأَجَدُّدَ النِّكَاحِ؟ قَالَ فَقَالَ: عَلِمُوا أَنَّكَ تَزَوَّجْتَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَدْ عَلِمُوا فَسَكَنُوا وَ لَمْ يَقُولُوا لِي شَيْئًا قَالَ: ذَلِكَ إِقْرَارٌ مِنْهُمْ أَنْتَ عَلَى نِكَاحِكَ.  
و رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ مَنَظُورٍ.

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۴۸:

هذا، مع أن کلمات الأصحاب فی بعض المقامات يظهر منها خروج هذا الفرض عن الفضولی و عدم وقوفه علی الإجازة، مثل قولهم فی الاستدلال علی الصحّة: إنَّ الشرائط کلّها حاصله إلّا رضا المالك، و قولهم: إنَّ الإجازة لا یکفی فیها السکوت؛ لأنّه أعمّ من الرضا، و نحو ذلک.

می‌شود در جایی که مالک راضی به عقد است، عقد اصلاً فضولی نیست و احتیاج به اجازه ندارد. مثلاً فقهاء در استدلال بر صحت عقد فضولی با الحاق اجازه‌ی مالک چنین می‌گویند که «إِنَّ الشَّرَاطِ كَلَّهَا حَاصِلَةٌ إِلَّا رِضَا الْمَالِكِ» یعنی تمام شرایط حاصل است به جز رضایت مالک، پس با حصول رضایت، عقد صحیح می‌شود. از این عبارت استفاده می‌شود که ملاک صحت عقد در نزد فقهاء، رضایت مالک است؛ نه خصوصاً إذن سابق یا اجازه‌ی لاحق، و در ما نحن فیه چون مالک رضایت باطنی دارد، پس عقد صحیح است و فضولی نمی‌باشد.

هم‌چنین فقهاء در مورد بیع فضولی می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِجَازَةَ لَا يَكْفِي فِيهَا السَّكُوتُ لِأَنَّهُ أَعْمٌ مِنَ الرِّضَا»؛ یعنی اگر مالک مطلع شد و سکوت کرد، این سکوت کافی برای صحت عقد نیست؛ زیرا اعم از رضایت می‌باشد. پس معلوم می‌شود که ملاک، رضایت است. بنابراین اگر مالک رضایت باطنی به عقد داشته باشد ولو این‌که کسی نداند، بینة و بین الله باید بر این عقد ترتیب اثر دهد.

مرحوم شیخ رحمته الله اضافه می‌فرماید: فرضاً بپذیریم عقد در جایی که مالک رضایت باطنی دارد فضولی است، اما قبول نداریم هر عقد فضولی نیاز به اجازه داشته باشد؛ زیرا دلیلی بر این مطلب وجود ندارد، کما این‌که در مورد کسی که فضولتاً چیزی را می‌فروشد و بعداً مالک آن می‌شود (مَنْ بَاعَ شَيْئاً ثُمَّ مَلَكَه)، یک احتمال آن است که وقتی مالک شد، دیگر احتیاج به اجازه ندارد و بیع صحیح است؛ یعنی هرچند بیع در این مورد فضولی است، ولی صحت آن متوقف بر اجازه نیست.

سپس مرحوم شیخ می‌فرماید: حتی اگر بپذیریم عقد فضولی احتیاج به اجازه‌ی لاحق دارد، همین‌که مالک اطلاع به عقد پیدا کند و سکوت کند، همین سکوت آنرا ما بعد از التفات، نوعی اجازه است و لازم نیست اجازه حتماً ابراز شود.

### نقد و بررسی کلام شیخ رحمته الله

این‌که مرحوم شیخ رحمته الله فرمود این‌چنین نیست که هر عقد فضولی احتیاج به اجازه مالک داشته باشد مثل

---

ثم لو سلم كونه فضولياً، لكن ليس كل فضولى يتوقف لزومه على الإجازة؛ لأنه لا دليل على توقفه مطلقاً على الإجازة اللاحقة، كما هو أحد الاحتمالات فى مَنْ بَاعَ مَلِكٌ غَيْرَهُ ثُمَّ مَلَكَه.

مع أنه يمكن الاكتفاء فى الإجازة بالرضا الحاصل بعد البيع المذكور آنما ما؛ إذ وقوعه برضا لا ينفك عن ذلك مع الالتفات. ثم إنه لو أشكل فى عقود غير المالك، فلا ينبغى الإشكال فى عقد العبد نكاحاً أو بيعاً مع العلم برضا السيد و لو لم يأذن له؛ لعدم تحقق المعصية التى هى مناط المنع فى الأخبار، و عدم منافاته لعدم استقلال العبد فى التصرف.

«من باع شيئاً ثم ملكه»، عرض می‌کنیم بحث ما در جایی است که رضایت درونی مالک به هیچ وجه ابراز نشده باشد، اما در بعض فروض «من باع شيئاً ثم ملكه» مالک رضایت درونی را با اقدام بر بیع لنفسه ابراز کرده است<sup>۱</sup>، و عمده آن‌که اصل مسأله امر مسلمی نیست و شایسته است بعد از تنقیح آن مسأله به این امر بپردازیم.

از آن‌چه گفتیم، جواب کلام بعدی شیخ رحمته الله که فرمودند «اگر مالک مطلع شود و سکوت کند، همین سکوت او رضایت است»، روشن می‌شود؛ زیرا یا رضایت مالک بعد از عقد ابراز می‌شود که در این صورت عقد صحیح است و مانند عقد فضولی ملحق به رضاست، و اما اگر رضایت ابراز نشود، الکلام الکلام که آیا رضایت درونی مادامی که ابراز نشود کافی نیست؟

### تلاش محقق اصفهانی رحمته الله برای تصحیح استدلال به کریمه‌ی «اوفوا بالعقود»

محقق اصفهانی رحمته الله<sup>۲</sup> تلاش دارند که بفرمایند کریمه‌ی «اوفوا بالعقود» اعم است و هم شامل عقد مالک و

۱. در مسأله‌ی «من باع شيئاً ثم ملكه» دو فرض متصور است؛ فرض اول این‌که فضولی بیع را لنفسه انجام می‌دهد. فرض دوم این‌که لغیره انجام می‌دهد. در صورتی که بیع را لغیره انجام داده باشد، این احتمال وجود دارد که فضولی رضایت به این بیع بعنوان آنه بیعه نداشته باشد بلکه اگر مال خودش بود، نمی‌فروخت ولی چون مال خودش نیست، بیع را إنشاء کرده است. لذا وقتی که فضولی مالک شد مثلاً به سبب ارث، نمی‌توان گفت از ابتدا رضایت به این بیع داشته است. (احمدی)

۲. حاشیه کتاب المکاسب (للاصفهانی، ط - الحدیثه)، ج ۲، ص ۷۶:

قوله قدس سره: (و إن كان الذي يقوى في النفس لو لا خروجه عن ظاهر .. إلخ)

يمكن أن يقال بالتفصيل بين ما إذا كانت الإجازة لتحقيق استناد العقد إلى من يملك التصرف حتى يكون العقد عقده، ليجب عليه الوفاء بعقده، و ما إذا كانت لجهة أخرى، بل لمجرد تعلق حق الغير كالعين المرهونة إذا باعها مالکها، فإن إجازة المرتهن ليست لأجل تحقيق استناد العقد إليه مقدمة لوجوب الوفاء عليه، بل لأن العين وثيقة فلا يجوز التصرف فيها بغير إذن المرتهن، فله الإذن في إبطال حقه أو تأخيره. و كما في بيع المفلس فإن إذن الغرماء لتلك الجهة، لا لأن يكون البيع بيعهم، و كما في الوصية بما زاد على الثلث فإن إجازة الوارث ليست لتحقيق استناد الوصية إليهم، بل لا يعقل استنادها إليهم، و إلاً لزم نفوذها بعد موت الوارث المجيز، بل لمجرد نفوذ وصية مورثهم به. و كما في عقد العبد لغیر سیده فإن إجازة السيد لا توجب كون العقد عنه ليجب الوفاء عليه، بل لمجرد أن لا يكون للعبد سلطان في قبالة سلطان مولاه، و حينئذ فكل مورد يعتبر الإجازة تحقيقاً للاستناد فمجرد الرضا الباطني لا يحققه، و كل مورد يعتبر لا لتلك الجهة يكفي فيه الرضا.

و التحقيق: أن الاستناد و الانتساب على قسمين: أحدهما بحيث يصدق عليه أنه باعه و أوجد العقد، و ثانيهما أنه عقده و بيعه، و الأول لا يكون إلاً إذا كان الفعل مباشراً أو تسببياً، و التسبب إما عقدي أو خارجي، و التسبب العقدي كالتوكيل، فإن حقيقته الاستنابة في التصرف، فيكون بيع الوكيل بيع الموكل و يصح أن يقال باعه بتسبب عقدي، و التسبب الخارجي كبيع العبد إذا أمره مولاه، فإنه ملزم شرعاً و عرفاً به، و كبيع الرعية إذا أمرهم السلطان، فإنه لا بد لهم منه، فيكون أمره محققاً للبيع تسببياً.

و من الواضح أن الإذن فضلاً عن الإجازة لا يحقق التسبب، إذ ليس تسبباً عقدياً كالتوكيل، و لا تسبباً خارجياً لعدم اللابدية المحققة للتسبب، بل الإذن حقيقته الترخيص و إرخاء العنان أو إظهار الرضا به، و الإجازة ليست إلاً الثاني، إذ لا يعقل الترخيص فيما صدر قبلاً، و لذا لا

هم شامل عقد اجنبی در صورتی که مالک رضایت باطنی به آن داشته باشد می‌شود. به این بیان که: عقد دو حیثیت دارد؛ یک حیثیت مصدری و یک حیثیت اسم مصدری. اگر حیثیت مصدری عقد را در نظر بگیریم، نسبت به مالک داده نمی‌شود چون علی‌الغرض در عقد به معنای مصدری، حیثیت صدور در نظر گرفته شده است، در حالی که در ما نحن فیه عقد از اجنبی صادر شده نه مالک، لذا عقد منسوب به مالک نیست. اما عقد بمعنی اسم المصدری چون حیثیت صدور در آن لحاظ نشده است، می‌تواند منتسب به مالک باشد البته در صورتی که مالک إذن یا اجازه بدهد و یا این که رضایت باطنی به عقد داشته باشد. بنابراین کریمه «أوفوا بالعقود» ناظر به حاصل مصدر است، یعنی «أوفوا بعقودکم» نه «أوفوا بما عقدتم»، کأن معنای کریمه چنین است که «ای مردم، به حاصل عقد وفا کنید» و حاصل عقد هم از حیث این که مالک رضایت دارد، منسوب به اوست، کما این که اگر إذن یا اجازه بدهد نیز چنین است.

### مناقشه حضرت امام در کلام محقق اصفهانی رحمته الله

مرحوم امام رحمته الله می‌فرمایند در ذات کلمات محقق اصفهانی رحمته الله تهافت وجود دارد؛ زیرا حقیقت - اجازه،

شبهه فی أن الاذن فی إتلاف مال الغير لا یوجب صدق من أتلف علی الآذن فی الإتلاف، فیعلم - من صحة العقد اللازم انتسابه إلی المالك بمجرد الإذن و الإجازة - أن الانتساب بنحو التسبیب غیر لازم، بل یکفی فی مجرد الإضافة إلیه، بحيث یقال إن العقد عقده حیث إنّه أذن فیہ أو أجازة أو رضی به.

و علیه یحمل ما ورد من (أن الضیعة لا یجوز ابتیاعها إلا عن مالکها أو بأمر منه) أو رضی منه، أي مباشرة أو تسبیبا بأمره أو بمجرد الانتساب بالرضا، و من الواضح أن قوله تعالی أوفوا بالعقود ظاهر فی ذلك أي بعقودکم لا بما عقدتم، بعد الفراغ عن أنه لا یجب الوفاء بمطلق العقد، إذ من لا عقد له لا وفاء له.

و مما یؤید ما ذکرنا أن الإجازة المتحققه بقوله «أجزت و أنفذت و أمضیت» لیست أمرا تسبیبا یتسبب به بإنشائه کالملکیة و الزوجیة و أشباهها، بل مبده أجزت و أنفذت و أمضیت هو الجواز و النفوذ و المضی، و کلها منتزعة عن مرتبة تأثیر السبب فی مسببه، لا أنها أمور تسبیبیه، فلیس حاصلها إلا إظهار الرضا بما یلزمه من النفوذ المترتب علی تمامیة العقد بلحوق الرضا، فهو من باب إظهار الملزوم بإظهار لازمه، و من الواضح أن الشرط بحسب لسان الدلیل هو الرضا لا إظهاره فإظهاره إظهار للشرط لا محقق للشرط.

فإن قلت: الإجازة فی قبال الرد، فکما أن الکراهة الباطنیة لیست ردا للعقد، كذلك الرضا الباطنی لیس إمضاء للعقد، بل لا بد من إظهاره بالإذن أو الإجازة.

قلت: عدم تأثیر العقد یکفی فیہ عدم الرضا و لا حاجة فیہ إلی إنشاء الرد، و إنما الرد لحل العقد فهو فی قبال شده، فلا یترقّب من الرد فساد العقد، حتی یكون ما یقابله المترقب منه صحة العقد أمرا إنشائیا، بل فساده بعدم شرطه، کما أن بقائه علی حاله من شده و عدم انحلاله بعدم الرد لا بوجود الإجازة، فهو أجاز أو لم یجز لا ینحل العقد، و لا یتحقق به الشد فتدبر جيدا.

۱. کتاب البیع (للإمام الخمیني)، ج ۲، ص ۱۳۲:

و قد یقال: إن العقد بالمعنی المصدری و إن لم ینسب إلی الراضی و لا المجیز فی الفضولی بالرضا و الإجازة؛ لأن انتساب الفعل إلیهما لا بد فیہ من التسبیب المفقود فی المقام، لكن نفس العقد - بمعنی حاصل المصدر یصیر بالإجازة و الرضا و الإمضاء منسوباً إلیه، و ظاهر أوفوا. و جوب

امضاء و انفاذ» عقد فضولی، به معنای تثبیت آن عقدی است که از اجنبی صادر شده است؛ یعنی حیثیت صدور از غیر در آن لحاظ شده و مالک، عقدی را که از اجنبی صادر شده است اجازه می‌کند، و با فرض لحاظ صدور فعل از اجنبی، دیگر معقول نیست بگوییم همین عقد با اجازه یا رضایت، منتسب به مالک می‌شود؛ زیرا عقد، دو انتساب در عرض هم نمی‌تواند داشته باشد، پس وقتی عقدی منتسب به عاقد است، منتسب به مالک نمی‌تواند باشد. و اساساً این حرف که عقد به معنای مصدری منسوب به مالک نیست اما به معنای اسم مصدری منسوب به مالک است، پذیرفتنی نیست.

### بررسی کلام مرحوم امام و محقق اصفهانی رحمتهما

عرض می‌کنیم کلام مرحوم امام رحمته صحیح است و به عبارت دیگر می‌توان گفت: مراد از «انتساب» یعنی انتساب از حیث صدور، و چون اسم مصدر به این معناست که از حیثیت صدور بریده شده و حیثیت صدور در آن لحاظ نشده، پس اصلاً امکان ندارد که حیثیت اسم مصدری عقد به نحو مفید در ما نحن فیه، منتسب به کسی باشد؛ چه مالک و چه عاقد. و انتساب به نحو دیگر هم اول کلام است که آیا به نحو اطلاق کافی در تصحیح فضولی است یا نه؟ بله انتساب به ابراز رضایت کافی است اما آیا انتساب بدون ابراز رضایت کافی است یا نه، اول کلام است.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

---

الوفاء بعقودکم، لا بما عقدتم.

أقول: حقيقة الإجازة و الإمضاء و الإنفاذ فی الفضولیّ عبارة عن تثبیت ما صدر عن الغير، فاعتبارها ملازم للحاظ صدور الفعل من الغير و اعتبار كونه فعله، غاية الأمر أن المجیز یفد ما صدر من غیره فی ماله، و مع مفروضیة صدور البیع من الغير و لحاظ ذلك، لا یعقل صیورة المجاز فعلاً له، سواء أريد به الفعل بالمعنى المصدرى، أو بمعنى حاصل المصدر.

و مع أن التفكيك بينهما غير وجیه، فكيف يمكن أن يكون العقد الصادر من الغير غير منسوب إلى الأصل، و حاصله منسوباً إليه و عقداً له؟ و الحاصل: أن الإجازة بنفسها تدفع انتساب الفعل إلى المجیز، فتصحیح الفضولیّ بما ذكر و جعله موافقاً للقواعد، غير وجیه.